

فراکسیون ارتش سرخ و اختناق آلمان در دهه ۷۰



توفان آراز

(بخش نخست)

فراکسیون ارتش سرخ ارتباط بین پیکار قانونی و غیرقانونی،
بین پیکار ملی و بین المللی، بین سیاست و پیکار مسلحانه
و بین تصمیم راهبردها و راهکارانه جنبش کمونیستی بین
المللی را برقرار می سازد.
(اعلامیه آر.آ.اف، آوریل ۱۹۷۱)

مادام که جامعه طبقاتی وجود داشته باشد، مبارزه طبقاتی وجود خواهد داشت. این مبارزه در جامعه برده داری، در جامعه فئودالی وجود داشته، در جامعه سرمایه داری وجود دارد، و از روزی به روز دیگر در جامعه انتقالی سوسیالیستی پایان نمی گیرد. ممالک سرمایه داری اروپای غربی (متروپول ها) جوامع طبقاتی هستند، و در آن ها مبارزه طبقاتی در اشکال تظاهر گوناگونش در جریان است.
فراکسیون ارتش سرخ (آر.آ.اف) (Rote Armee Fraktion (RAF)) جزئی از این مبارزه در تاریخ آلمان پسا جنگ جهانی دوم بود.

آر.آ.اف به صورت یک سازمان چریکی شهری در آلمان در سال ۱۹۷۰ تشکیل یافت. اعضای محوری آن عبارت بودند از: اولریکه ماریه مینهوف (Ulrike Marie Meinhof) (۷۶-۱۹۳۴)، آندراس بادر (Andreas Baader) (۷۷-۱۹۴۴)، هالگا مینس (Holger Meins) (۷۴-۱۹۳۴)

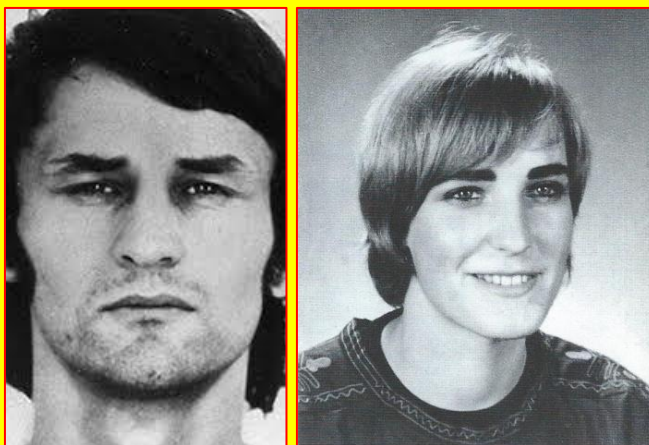
(۱۹۴۱)، گودرون انسلین (Gudrun Ensslin) (۷۷-۱۹۴۰)، یان کارل راسپه (Jan-Carl Raspe) (۷۷-۱۹۴۴).

در خصوص تشکیل آر.آ.اف یکی از بانیان اصلی آن، مینهوف، در یادداشت های او لیه اش برای " کتاب اساسی" درباره آر.آ.اف، که درصدد نگارش آن در دوره حبسش در زندان " استامهیم" (Stammheim) بود، و در نظر داشت به آن عنوان درباره پیکار ضدامپریالیستی را به دهد، چنین نوشته است: " تشکیل آر.آ.اف در ۱۹۷۰ واقعاً خود به خودی بود. رفقای که به سازمان پیوستند، در آن امکان واقعی برای انجام وظیفه انقلابی شان را تشخیص دادند.

آن ها ضرورت تعمیم اندیشه پیکار مسلحانه را دریافتند، زیرا از شرائط بازتولید کشف کرده در سیستم، از تجاری سازی مطلق و به دروغ آلودگی کلیه حوزه ها در روبنا احساس انزجار می کردند، و در اثر جنبش دانشجویی و آپی.او] اختصار آپوزیسیون برون پارلمانی (APO) (Ausserparlamentarische Opposition)]^[۱] تشجیع شده بودند.



مینهوف - یانر



انسلین - مینس



راسپه

نه این که کور بوده باشند و باور کنند به توانند این ابتکارات را تا پیروزی انقلاب در آلمان به انجام رسانند، و نه این که خیال کرده باشند دستگیر و زندانی خواهند گردید.

نه این که وضعیت را به اندازه ای اشتباه ارزیابی کرده باشند، که باور کنند توده ها با اولین علامت به پا خواهند خاست.

از حیث کاملاً تاریخی موضوع مربوط به نجات آگاهی کل جنبش از سطح ۶۸-۱۹۶۷ بود؛ موضوع مربوط به این بود که بیش از آن پیکار در وضعیت سکون نماند.^۲

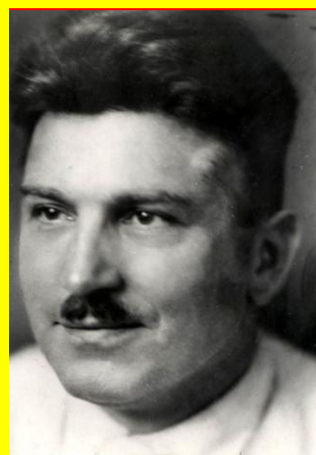
گروه های پیش رو مبارز آر.آ.اف در آلمان دهه ۲۰: پیکار آشکار برای

سوسیالیسم

آر.آ.اف پدیده ای در نوع خود تازه و بی سابقه نبود، علی رغم این که رسانه های جمعی بورژوازی و عمدتاً مطبوعات واپس گرای شرکت " اسپرینگر" (Springer)^۳ از هیچ کو ششی برای جلوه دادن آن به گونه یک پدیده تاریخاً نوظهور، به طوری که گفتی به صوت صاعقه ای از آسمان نازل شده باشد، کوتاهی ننمودند. حقیقت اینست، که آر.آ.اف بخشاً از نظر تاریخی نتیجه منطقی تکامل سیاسی در دهه ۶۰ بود، و بخشاً این که ارتش سرخ و گروه های مبارز مسلحی که در سال های پسا جنگ جهانی اول بر ضد سرمایه داری در آلمان می ستیزیدند، پیش روان آر.آ.اف را تشکیل می دادند.

این گروه های چریکی شهری: گاردهای سرخ، ارتش سرخ و غیره که طی سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ سرگرم عملیات بودند، همانند آر.آ.اف سمت کمونیستی داشتند، و اهداف در آن زمان مانند دوره آر.آ.اف آشکارا سوسیالیستی بود، و آن ها نیز چون آر.آ.اف بر این باور بودند، که سوسیالیسم از طریق پیکار آشکار و مسلحانه بر ضد گرایشات دیکتاتور واقعی یا بالقوه تحقق پذیر بود. وانگهی، چریک های شهری آلمان را می توان واکنش قابل درکی در قبال اصلاح طلبی سنتی احزاب کارگری درک کرد. حتی اسلوب های آر.آ.اف شبیه اسلوب های پیش روانش بود.

به عنوان مثال پارتیزان انقلابی ماکس هولتز (Max Hoelz) (۱۹۳۳-۱۸۸۹) و گروه او - ارتش سرخ - رفقای انقلابی شان را از زندان رها کردند؛ وجوه نقد زیادی از سرمایه داران به مقصود مساعدت به مردم نیازمند و هم چنین تأمین هزینه عملیات انقلابی و طبع مطبوعات کم و بیش غیرقانونی "مطالبه کردند". گروه هولتز به عملیات خراب کارانه در شهرهای آلمان می پرداخت، از جمله در فالکنشتاین، درسدن، لپزیگ و فریبرگ.^۴ گروه های دیگری نیز در سایر نقاط عملیات انجام می دادند، از آن میان سوء قصد به ستون های پیروزی در برلین، که درباره آن **Kommunistische Arbeiter-Zeitung** (روزنامه کارگر کمونیست) نوشت: "مهم از بین بردن باور به برتری دستگاه قدرت بورژوازی، قوت و تزلزل ناپذیری آن، ترس از دیکتاتورهای قادر، جماعت شغل پرست و عینکی است، و جمیع اقدامات از قبیل بمب



هولتز

اندازی در فالکنشتاین و سوء قصد با دینامیت به ستون های پیروزی عادلانه می باشد، به شرطی که در خدمت هدف بزرگ باشند.

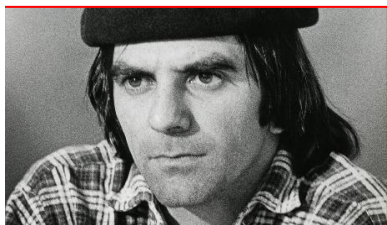
در ۱۹۲۳ حزب کمونیست آلمان (ک.پی.دی) (**Kommunistische Partei Deutschlands**) بر اساس تجارب حاصله از پیکار مسلحانه رهنمودهایی داد، که چندان تفاوتی با رهنمودهای چریک های شهری دهه های بعد از نوع آر.آ.اف نداشت، از جمله: "کارگر مبارز باید در همه جا حاضر باشد و نباشد. (...). به صورت غافلگیرانه ظاهر و ناپدید شود، هرگز دست یافتنی نباشد. در نتیجه دشمن نامطمئن می گردد، و (...). نرم می شود. منطقه مبارزه باید حتی الامکان محلات بورژوازی باشد." به دیگر کلام، نیروی چریک شهری از جمله در اینهاست: لحظه غافلگیری؛ اطلاع دقیق از مواضع؛ تحرک بزرگ؛ مقدار زیادی اطلاعات درباره حضور و نیات پلیس و ارتش؛ امکان عمل با دقت در یک نقطه زمانی مناسب. و هم چنین این که چریک شهری از توانایی کاربری اشکال گوناگون عملیات برخوردار باشد، مثلاً حملات و سرقت: "سلب مالکیت فردی از سلب مالکیت کنندگان"، "استملاک" بانک. (به برآورد پلیس، به عنوان نمونه پارتیزان کارل پلاتنر (Karl Plättner) و گروه او از اواسط ۱۹۲۰ تا اواسط ۱۹۲۱ تقریباً یک میلیون مارک طلا "ضبط کردند!") حملات کوماندویی، اشغال، کمین گیری، زد و خوردهای خیا بانی، اعتصابات و تعطیل کار، سرقت اسلحه و مهمات، آزادسازی زندانیان، نابود کردن بالادستان خاصه در پلیس و نیروهای مسلح، آدم ربایی، خراب کاری (مثلاً آتش زدن بایگانی ها و منازل سرمایه داران متمول)، تروریسم، تبلیغات مسلحانه، تبلیغات روا نی.

گروه های چریکی انقلابی، که علاقه بخش بزرگی از مردم را به خود جلب کردند، به علت تدارک نامناسب و ناهماهنگی متلاشی گشتند. " رهبران"، از آن میان پلاتنر، دستگیر و به حبس های درازمدت در زندان محکوم شدند. هولتز، محبوب ترین شخصیت انقلابی جنبش آلمان، در اواسط آوریل ۱۹۲۱ دستگیر و در ماه ژوئن همان سال از سوی یک دادگاه ویژه به حبس ابد با اعمال شاقه محکومیت یافت. در ۱۹۲۶ یک "کمیته بی طرف" به مقصود بازنگری در قضیه هولتز تشکیل یافت، که مرکب بود از روشنفکران چپ، هنرمندان، نویسندگان و پروفیسورهای شاخص بورژوازی، از آن میان برتولت برشت (Bertolt Brecht) (۱۸۹۸-۱۹۵۶)، مارتین بوبر (Martin Buber) (۱۸۸۷-۱۹۶۵)، آلبرت اینشتین (Albert Einstein) (۱۸۷۹-۱۹۵۵)، توماس مان (Thomas Mann) (۱۸۷۸-۱۹۵۵)، ارنست رووهلت (Ernst Rowohlt) (۱۸۸۷-۱۹۶۰)، کورت توخلسکی (Kurt Tucholsky) (۱۸۹۰-۱۹۳۵) و آرنولد زویگ (Arnold Zweig) (۱۸۸۷-۱۹۶۸). در نتیجه هولتز در ۱۹۲۸ آزاد گردید، و در سال های بعد در شهرهای مختلف برای کمیته های تبلیغاتی انجام داد. سپس به مسکو سفر نمود. در ۱۹۳۳ تحت شرایط مرموزی غرق شد. کُنش گری چریک های شهری در آلمان دهه ۲۰ سبب آن گردید، که طبقه کارگر برای نخستین بار ابتکار عمل را به دست گیرد. اهمیت کُنش گری چریک های شهری در این واقعیت بود، که "طلسم کُنش پذیری" شکسته شد. در صورت مجلس سیاسی سو مین کنگره کمینترن (بین الملل کمونیستی) ذکر گردید: " بالاخره بر ترس از پیکار مصممانه غلبه شده است."

آر.آ.اف: پی روی از غیرقانونیت با همراهی مردم

آگاه سازی سیاسی در دهه ۶۰ منجر گردید به عصیان جوانان، عصیان دانشجویان علیه شرایط تدریس نامناسب و عمدتاً وابستگی پژوهش علمی به منافع سرمایه، تحول جدید در جنبش فمینیستی، اعتصابات، تشکیل سازمان ها و اشکال تشکیلاتی نو، اعتراضات به تاراج منابع جهان موسوم به سوم، علیه جنگ جنایت کارانه امپریالیسم آمریکا در هندوچین عموماً و ویتنام خصوصاً، علیه جنگ استعماری پرتغال در قاره آفریقا، علیه جنایات رژیم صهیونیستی نسبت به فلسطینیان در فلسطین اشغالی، علیه ناتو (NATO) و ... ثمره آن هم چنین به طور جدی در دستور کار قرار گرفتن نفع از خود مسلحانه و مقاومت مسلحانه در آلمان غربی (سابق)، تیراندازی شدن به رودی دوچکه (Rudi Dutschke) (۱۹۴۰-۷۹)، از رهبران دانشجویی و از چهره های برجسته مبارز جنبش برون پارلمانی دهه شصت، در عید پاک (ایستر) ۱۹۶۸ و کُنش گری های کشورشمول پی رو آن بر ضد چاپخانه ها و اماکن توزیع شرکت مطبوعاتی "اسپر ینگر" بود: پیکار از صورت اعتراض به صورت مقاومت درآمد. مینهوف در مه ۱۹۶۸ " اعتراض" و " مقاومت" را چنین تعریف کرد: " اعتراض آنست، که من به گویم، این یا آن راست کار من نیست. مقاومت آنست، که من سعی کنم آن چه راست کار من نباشد،

دوچکه



روی ندهد. اعتراض آنست، که من به گویم، مایل به مشارکت نیستم. مقاومت آنست، که سعی کنم دیگران نیز مشارکت نکنند." "ترس بسیاری جوان سوسیالیست از شکستن "مقررات دموکراتیک" کاهش یافت. تشکیل سازمان چریک های شهری آر.آف نتیجه نظری و عملی منطقی تحولات سیاسی دهه ۶۰ آلمان بود.

آر.آف در آوریل نخستین اعلامیه سیاسی با عنوان **Stadtguerilla (چریک شهری)** را به صورت زیرزمینی انتشار داد. در اعلامیه از جمله آمده بود: "مناسبت سازمان دهی مقاومت مسلحانه اینک بسته به امکان پذیری آنست؛ و امکان پذیری تنها بسته به عمل است." در فصل ۵ اعلامیه آمده بود:

"چریک شهری.

اگر این صحت داشته باشد، که امپریالیسم آمریکا یک ببر کاغذی است، یعنی آن در نهایت غلبه پذیر می باشد، و اگر برنهاد (تز) کمونیست های چین صحت داشته باشد که: پیروزی بر امپریالیسم آمریکا به این علت ممکن گردید، که در سرتاسر دنیا علیه آن می ستیزند، و نتیجتاً نیروهای امپریالیسم دچار تفرقه گردیده اند و لذا غلبه پذیر می باشند - اگر این ها صحت داشته باشند، پس دلیلی برای تحت فشار قرار دادن یک کشور یا یک منطقه یا مستثنی کردن شان از پیکار ضدامپریالیستی با این عنوان که نیروهای انقلابی در آن ها ضعیف هستند، یا با این عنوان که نیروهای واپس گرا در آن ها قوی هستند، وجود ندارد. همان گونه که تضعیف نیروهای انقلاب با کم بهاء دهی به آن ها نادرست است، توصیه شورش به آن ها در وضعیتی که تنها می تواند به دواتشگی و تخریب شان منجر گردد، نیز نادرست می باشد. (...)

احکام قاطع و بدون دلیل منطقی (نگماتیسیم) و ماجراجویی همواره انحرافات مشخصی در ادوا ری بوده اند، که انقلاب در کشوری از ضعف رنج برده است. از آن جا که آنارشویست ها پیوسته حادثترین منتقدان فرصت طلبی بوده اند، هر کسی که از فرصت طلبی انتقاد کند، مایل به آنارشویسم تلقی می گردد. این یک قضیه کهنه است.

اندیشه چریک از آمریکای لاتین ریشه می گیرد. همان گونه که [عمل چریکی] در آن جا درک می شود، در این جا نیز باید درک شود: کلاً شکل انقلابی نیروهای انقلابی ضعیف برای مداخله.

چریک شهری براینست، (... زمانی که وضعیت برای پیکار رسیده باشد، ضرورت تدارک آن منتفی خواهد بود. در صورت فقدان ابتکار انقلابی در کشوری مانند جمهوری فدرال [آلمان] با خشونت بالقوه شدید در آن، با سنت های انقلابی تا به این درجه تخریب شده اش، تعیین موقعیت انقلابی، حتی با مناسب تر شدن شرائط برای پیکار انقلابی امکان پذیر نخواهد بود - به علت تکامل سیاسی و اقتصادی نفس سرمایه داری پیش رفته.

پیکار چریکی شهری، لذا، نتیجه نفی کامل دموکراسی پارلمانتاریستی از مدت ها پیش توسط خود نمایندگان این دموکراسی است، پاسخ اجتناب ناپذیر به قوانین استثنایی و قانون

نارنجک^[۷] است، اراده پیکار با وسایلی است که سیستم به هدف تفرقه افکنی در میان مخا لفینش به کار گرفته است. پیکار چریک شهری مبتنی است بر پذیرش واقعیات، نه دفاع از واقعیات.

به توانایی کارکرد چریک شهری، جنبش دانشجویی بخشاً پی برده است. آن قادر به انجام واقعی تهییج و تبلیغاتی می باشد، که کار چپ تا کنون به آن کاهش داده شده است. در این راه بطنه می توان مبارزه پیش علیه " اسپرینگر"، مبارزه ضد کابورا باسا (Cabora Bassa)^[۸] در هیدلبرگ، اشغال مساکن در فرانکفورت، مبارزه علیه کمک نظامی اهدایی جمهوری فدرال به رژیم های گمپرادور در آفریقا، انتقاد از دادگاه های طبقاتی، (...) را در نظر گرفت. آن [کار چریکی شهری] قادر به واقعیت بخشیدن به بین المللیت شفاهی مثلاً در زمینه تهیه اسلحه و پول است. آن از توانایی سست کردن سلاح سیستم: غیرقانونی سازی کمونیست ها، از طریق تشکیلات زیرزمینی به دور از دسترسی پلیس برخوردار است. کار چریکی شهری سلاحی در مبارزه طبقاتی است.

چریک شهری هدفش را تخریب دستگاه قدرت دولت در نقاطی، متوقف ساختن کار آن در این جا و آن جا، خرد کردن افسانه حضور سیستم در همه جا و شکست ناپذیری آن تعیین می نماید.

کار چریکی شهری مقتضی سازمان دهی یک دستگاه غیرقانونی است: مساکن، اسلحه، مهمات، خودروها، اوراق. جزئیات امر را [کارلوس] ماریگهلا (Marighella) [Carlos] [۶۹]- [۱۹۱۱]^[۹] در " کتاب دستی درباره چریک شهری" شرح داده است. (...)

فراکسیون ارتش سرخ و کار چریکی شهری فراکسیون و عملی هستند، که با آن ها به شد بدترین وجه مقابله می شود، زیرا آن ها صریح ترین خط تمایز بین خود و دشمن می کشند. پیش شرط آن ها جریانهای آموزشی پیشاپیش است.

اندیشه اصلی ما درباره سازمان منشأش را در یک ارتباط بین کار چریکی شهری و کار پا به ای داشت. ما مایل بودیم همزمان در گروه های سوسیالیستی ای کار کنیم، که در محله یا در کارخانه باشند، در بحث مؤثر باشیم، تجربه بیندوزیم، بیآموزیم. ما پی بردیم، که این عملی نیست. کنترل پلیس سیاسی بر این گروه ها، جلسات شان (...) و بحث های شان تا اندازه ای شد بد است، که بدون قرار گرفتن تحت کنترل نمی توان در آن جا بود. فرد قادر به مرتبط ساختن کار قانونی با غیرقانونی نیست.

هیچ عمومیتی یافت نمی شود، که دارای هدف دیگری جز رسیدگی به نحوی به منافع سرمایه باشد، و هنوز یک عمومیت سوسیالیستی وجود ندارد، که از خود، از دواپزش، دستفروشان، مشترکانش فراتر رود، و هنوز آداب و رسوم عمده در اشکال خصوصی، شخصی و بورژوازی تصادفی ظاهر نگردد. هیچ وسیله طبع و نشری یافت نمی شود، که تحت کنترل سرمایه از طریق آگهی ها [تقریباً یک سوم درآمد مطبوعات آلمان از آگهی های تجاری حاصل می شد]، از طریق جاه طلبی نویسندگان برای راه یافتن به مؤسسات بزرگ، از طریق شوراهای رادیو، از طریق تمرکز بر بازار مطبوعات نباشد. عمومیت حاکمه عمومیت حکومت کنندگان است. (...) دسته روزنامه نگاری یعنی فروختن اخبار به صورت کالا، اطلاعات به صورت مصرفی.

هر چه مصرف کردنی نباشد، باید به دور ریخته شود. (... مصلحت نیست اجازه تضاد بین خود و مردم داده شود. هیچ تضاد خصمانه یا تضادی که عاقبت زار باشد. کسی که مایل به بقاء در بازار باشد، باید از نظرساز قدرت مند بازار تبعیت کند؛ در نتیجه وابستگی به شرکت " اسپرینگر" تا درجه ای رشد می نماید، که شرکت " اسپرینگر" رشد می یابد، - شرکت " اسپرینگر"، که هم چنین آغاز به خریدن مطبوعات محلی کرده است. چریک شهری باید با انتقاد و انتقاد از خود مارکسیستی رفتار کند و نه هیچ چیز دیگر. مانو[تسه دن]] [Tse-Tung] (Mao) (۱۹۶۷-۱۸۹۳) می گوید: "آن که از چهار تکه شدن نترسد، به خود جرئت پایین کشیدن قیصر از اسبش را می دهد."

کار درازمدت و دقیق یک شرط لازم است، اما آن ابتداء در صورتی درمورد چریک شهری معتبر می باشد، که ما فقط از آن سخن نگوییم، اما هم چنین طبق آن عمل کنیم. بدون باقی گذاردن یک راه باز برای کار بورژوازی، بدون سپردن انقلاب به بایگانی، یعنی اراده به آن چه که (... [لوئی آگوست] بلانکی [Louis-Auguste] (Blanqui) [۸۱- ۱۸۰۵] با این واژه ها بیان کرده است: "وظیفه یک انقلابی پیکار همیشه، پیکار علی رغم همه چیز، پیکار تا مرگ است." هیچ ابتکار انقلابی یافت نمی شود، و هنوز یافت نشده است، که اخلاقی سوا این بوده باشد: در روسیه، چین، کوبا، الجزایر، فلسطین و ویتنام.

بسیار هستند کسانی که می گویند، امکانات سیاسی برای سازمان دهی، تهییج و تبلیغات هنوز کاملاً به مصرف نرسیده اند، و ابتداء پس از مصرف شدن آن ها می توان رسیدگی به مسئله تسلیح را آغازید. ما می گوئیم: امکانات سیاسی به طور واقعی قابل مصرف نخواهند بود، مادام که هدف: پیکار مسلحانه به صورت هدف سیاسی سازی پذیرفته نگردد؛ مادام که این تصمیم راهبردها که جمیع واپس گرایان بهره های کاغذی هستند، در پشت تصمیم راهکارانه که آن ها جنایت کاران، آدم گشان و بهره کشان اند، غیرقابل شناسایی باشد."

و در پایان اعلامیه آمده بود: "عمل چریکی شهری پیکار ضدامپریالیستی به صورت تهاجمی است. فراکسیون ارتش سرخ ارتباط بین پیکار قانونی و غیرقانونی، بین پیکار ملی و بین المللی، بین سیاست و پیکار مسلحانه و بین تصمیم راهبردها و راهکارانه جنبش کمونیستی بین المللی را برقرار می سازد.

عمل چریکی شهری یعنی مداخله به رغم ضعف نیروهای انقلابی در جمهوری فدرال و در برلین غربی[سابق] به شیوه انقلابی و حالا و این جا!"^{۱۱}

این استنباط روشن از طبیعت و ضرورت سیاسی چریک شهری به تنهایی از آن آر.آف نبود. در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و ژاپن به عنوان نمونه گروه های مبارز، هرچند اغلب پراکنده و فاصله دار، در تلاش ایجاد یک دستگاه غیر قانونی به هدف پشتیبانی از کارگران در پیکارشان بر ضد استثمار و آلاینش در کارخانه ها، بر ضد صاحبان کارخانه ها بودند. مبدأ آن ها این استنباط بود، که تصرف قدرت انقلابی بدون اعمال قدرت ممکن نیست. به قول چریک های شهری اعضاء سازمان مقاومت خلقی نو (Nouvelle Resistance Populaire (NRP) در فرانسه^{۱۱}: "مادام که توده ها سلاح به دست نگیرند، شرائط حیات ستم دیدگان به هیچ وجه تغییر نخواهد یافت."

در حالی که این تلاش ها و نظایرشان در راستای ایجاد تشکیلات چریکی شهری آن گونه که باید و شاید جا نیفتادند، تلاش های دیگری به تشکیل سازمان هایی منتهی گشتند، از جمله ارتش جمهوری خواه ایرلند (آ.آ.آ.) (Irish Republican Army (IRA)) در ایرلند شمالی^{۱۲}، باسک و آزادی (ای.تی.آ.) (Euskadi Ta Askatasune (E.T.A.)) در مناطق باسک در اسپانیا^{۱۳} و عمدتاً جنبش آزادی بخش ملئ (ام.ان.ال) (Tupamaros (MNL)) در اروگوئه^{۱۴}، که تا آن اندازه موقعیت شان را تحکیم ساختند، که به نظر شکست ناپذیر می رسیدند. و این موقعیت مرهون این واقعیت بود، که آن ها با حوصله و هموار کردن زحمت بر خود یک دستگاه غیرقانونی به مقصود تدارک اساسی هر عملی را ایجاد نمودند.

تعقیب آر.آ.اف و دست چپی ها

بورژوازی آلمان، مطبوعات، سیاستمداران و دستگاه قدرت آن پیوسته درصدد پیش گیری از تکامل یا اشاعه آگاهی سوسیالیستی یا حتی صرفاً مخالف بوده است. در این تلاش خالصاً ماکیاولیستی بورژوازی آلمان هر وسیله و اسلوبی از نقطه نظر آن قابل توجیه بوده است. به قول چپ پرولتاریایی (Gauche Proletarienne)^{۱۵}: " بورژوازی واپس گرا در تلاش بسیج به اشکال سیاسی، نظامی و اخلاقی بود. " این بسیج واپس گرایانه از خاتمه دهه ۶۰ تشدید گشته، مقاصد آرایش، منزوی سازی و خفه کردن دست چپی های مخالف را دنبال کرده است. در نتیجه جمهوری فدرال آلمان پسا جنگ جهانی دوم موجی از تعقیب ها را تجربه نموده است. نویسنده هینریش بول (Heinrich Böll) (۸۵-۱۹۱۷) می نویسد: " نخستین موج موفق و ترساندن هایی را که در آغاز دهه ۵۰ شروع شد و در خاتمه آن فروکش کرد، من به خوبی به خاطر دارم: تعقیب گسترده روشنفکران و کمونیست ها - تعقیبی که در آن [راینر بارتزل (Rainer Barzel) (۲۰۰۶-۱۹۲۴)] نامزد کنونی ائتلاف سی.دی.یو (CDU) [اختصار وحدت مسیحی - دموکراتیک] - تی.اس.یو (TSU) [اختصار وحدت مسیحی - اجتماعی] با کمیته اش: " نجات آزادی!" نقش مفلوک و دردناکی بازی می کرد.

این موج دوم ترساندن ها در آغاز دهه ۷۰ شبیح گونه تر است. به دلیل این که هدف آن چون نخستین موج چندان مرئی و ملموس نیست. " اما برخلاف نوشته بول، موج دوم کیفیت ملموس داشت، و مرئی و توصیف پذیر بود. آن از جمله به این اشکال و در این زمینه ها بروز کرده است: جبهه متحد بورژوازی در وهله نخست هدف پاک سازی در دستگاه دولت را دنبال کرده است. به صورت جزئی از این کارزار وسیع، که به وسیله دولت ائتلافی کوچک اس.پی.دی (SPD) (اختصار سوسیال دموکراسی آلمان) - اف.دی.پی (FDP) (اختصار دموکرات های آزاد)، و احزاب مخالف (سی.دی.یو - تی.اس.یو) و رسانه های جمعی یک دلانه به عمل آمد، در آغاز ۱۹۷۲ ممنوعیت عمومی استخدام دست چپی ها در خدمات دولتی به اجراء گذاشته شد. این به گفتمان "Berufsverbot"^{۱۶} مبتنی بود بر

آیین نامه ای که نخست وزیران جماهیر جزء آلمان فدرال درمورد آن در جلسه ای در ۲۸ ژانویه ۱۹۷۲ به توافق رسیدند. متن کامل آیین نامه، که " اصول راجع به نیروهای مخاصم قانون اساسی در خدمات دولتی" نامیده شد، به این قرار بود: " بر طبق قوانین مربوط به کارمندان رسمی ادارات تنها کسی باید به عنوان کارمند رسمی استخدام گردد، که پایدانی کند همواره موافق با نظم اساسی آزادانه - دموکراتیک در سطح قانون اساسی است؛ کارمند رسمی دولت موظف است در ضمن و در بیرون از خدمت برای نگاهداشت نظم اساسی کُنش گرانه کار کند."

اعلامیه های نخست وزیران، که در روز انتشارشان با یک اعلامیه مشترک آنان و صدراعظم ویلی برانت (Willy Brandt) (۹۲-۱۹۱۳) همراه بودند، کاملاً با سنت سیاسی دولت سرمایه داری مطابقت داشتند: جنایی سازی و تعقیب دست چپی ها، سنتی که سنگ بنای آلمانی آن قانون اتو فن بیسمارک (Otto von Bismarck) (۹۸-۱۸۱۵) " برضد کوشش های اجتماعی خطرناک سوسیال دموکراسی" (!)، مصوب ۱۸۷۸، قوانین نازیستی درباره کارمندان قابل قبول دولت، مصوب آوریل ۱۹۳۳ و تصمیم دولت تئودور آدنائور (Theodor Adenauer) (۱۹۶۷-۱۸۷۶) درمورد کُنش گری سیاسی کارمندان دولت، متخذ در جریان جنگ گُره (۵۳-۱۹۵۰) بود.

وجه اشتراک این قوانین و دستورات تمایل تاریخی همیشه به جلوگیری از کار عناصر نامطبوع و ایراد پذیر در ادارات دولتی و کمونال بود. انگیزه به وضوح اخراج و مانع از کار افرادی بود، که علل شرائط نامناسب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را می نمایانند یا افشاء می کردند، و افرادی که هواخواهان گروه های گوناگون سوسیالیستی و برون پارلمانی، مثلاً آ.آ.اف بودند.

در تلاش مؤثرسازی کنترل " رادیکال ها " تا حداکثر ممکن، کلیه متقاضیان (و کلیه استخدام شدگان) می باید مورد قبول پلیس سیاسی باشند، اقدامی که - جالب است - " حمایت قانون اساسی" (Verfassungsschutz(VS))^{۱۷} نامیده می شد.

به طور خلاصه، اعلامیه های صدراعظم و نخست وزیران برضد رادیکال ها به قول پروفیسور ولفگانگ دوبلر (Wolfgang Deubler) " گامی به صوب دولت پلیسی" بود، و وکیل دعاوی پیش رو هینریش هانوور (Heinrich Hanover) آن را " موج دوم تعقیب کمونیست ها در آلمان غربی[سابق]" نامید.

بنابراین نمی تواند جای شگفتی باشد اگر گروه های چپ به اشکال گوناگون کوشیدند بر ضد این کارزار رسمی ترتیب داده شده بر علیه افرادی که به نظر نمی رسید به طور کامل با نظام اجتماعی " لیبرالی - دموکراتیک" موافق باشند، برخیزند.

اداره سوسیالیستی (Sozialistische Büro)^{۱۸} در آوریل ۱۹۷۲ در یک ورقه پرنده با عنوان " فراخوان به یک ضدکارزار" نوشت: " شواهد حاکی است، که در جمهوری فدرال (... تدابیری به کار برده می شود یا تدارک می یابد، که کارکردشان به یک قانون ضد سوسیالیستی تازه منتهی خواهد شد. از مخالفت سنای برمر با گزینش عضو ک.پی.دی، پروفیسور هورست هولتزر (Horst Holzer)، به کارمندی دولت، تا تصمیمات

مشترک نخست وزیران (...)، تا تبعید نظریه پرداز مارکسیست و تروتسکیست ارنست ماندل (Ernest Mandel) [۹۵-۱۹۲۳]، پیوسته به شکل حاد ایدای نمایندگان استنباط های مختلف دموکراتیک رادیکال و سوسیالیستی به کار برده می شود. (...)

گفتمان نظم اساسی آزادانه - دموکراتیک به وسیله مسئولین این تعقیب تازه سو سیالیست ها با نقض قانون اساسی به صورت یک اقرار عقیده به سیستم اقتصادی سر مایه داری جعل شده است. " وفاداری به قانون اساسی" به گونه اقرار عقیده به واقعیات اقتصادی و سیاسی موجود تفسیر می شود، که از سوی قانون اساسی به هیچ وجه به صورت تغییرناپذیر حمایت نمی گردند. به این وسیله پذیرش اهداف سوسیالیستی - که کاملاً بر طبق قانون اساسی است، و مؤکداً در فصل ۱۵ مشروعیت می یابد - غیرقانونی گردانده می شود. (...)

گفتمان " رادیکالیت"، که تعیین محتوای دقیق آن مشکل است، اصول دولت حقوقی را رعایت نمی کند و به ابزاری دست آویزانه برای بی جرئت سازی سیاسی و تحمیل رفتار مؤدبانه در خدمت منافع قدرت اقتصادی - سیاسی تبدیل می گردد. تعقیب تازه سو سیالیست ها به این ترتیب به احساس نفرت از هر چه دست چپی است، مجهز می شود؛ آن چه که دارای سنت خونینی در آلمان است. (...)

روبه رو با این تعقیب سوسیالیست ها، ما تأکید می کنیم: کسی که نظم اقتصادی در حال حاضر حاکم در جمهوری فدرال را یگانه [نظم] قانونی و از حیث دموکراتیک مشروع جلوه دهد، خود در ضدیت با قانون اساسی می اندیشد، می گوید یا می نویسد. قانون اساسی جمهوری فدرال (...) مؤکداً امکان تغییر قانونی نظام اقتصادی به یک سیستم سوسیالیستی را باز گذاشته، و دقیقاً این امکان قانونی تغییر دموکراتیک سیستم اقتصادی جزء بخش مرکزی آن نظم اساسی آزادانه - دموکراتیک است، که تغییر ناپذیر اعلام و لذا تضمین گشته است.

تعقیب تازه سوسیالیست ها به هدف نابودسازی امکانات یک جنبش ضدسرمایه داری دموکراتیک است. (...) از این سیاست، که به منزله نقض قانون اساسی می باشد، هر دموکراتی باید فاصله به گیرد.^{۱۹}

در فوریه ۱۹۷۲ ترس بورژوازی از " رژه طولانی انقلابیون از میان مؤسسات" در این برملاء شد، که اقتصاددان ماندل در قسمت کنترل پاسپورت فرودگاه فرانکفورت آم ماین متوقف گردانده شده، با اولین هواپیما به بلژیک، میهنش، برگردانده شد. به دستور وزیر کشور آلمان غربی (سابق) هانس دیتریش گنشر (Hans Dietrich Genscher) (۲۰۱۶-۱۹۲۷) (از اف پی دی) به ماندل اجازه ورود به خاک آلمان داده نشد. قضیه ماندل از این قرار بود، که مؤسسه علوم سیاسی وابسته به " دانشگاه آزاد" (Freie Universität) در برلین غربی (سابق) در آغاز ۱۹۷۲ اعطای درجه پروفیسوری به ماندل را پیشنهاد نمود، ولی سنای برلین غربی (سابق) آن را رد کرده، حاضر به پذیرش استخدام ماندل نگردید. سنا کتمان داشت، که مخالفت خالصاً به دلیل سیاسی بود. هنگامی که مدتی بعد ماندل به آلمان غربی (سابق) سفر کرد، در نتیجه تصمیم سنا به او اجازه ورود داده نشد. همایشی

از حقوق دانان سوسیال دموکرات از این قضیه به صورت مثالی بر " گرایش افزایش یا بنده به مبارزه به شکل اداری علیه منتقدین از سیستم اجتماعی به عوض بحث" انتقاد کرد. هم اشخاص واحد و هم گروه های سیاسی در داخل و خارج آلمان غربی (سابق) به کزات خواستار لغو این ممنوعیت ورود مانندل گردیدند، به عنوان مثال سازمان جوانان اف.پی.دی در ساکسن سُفلی در اوت ۱۹۷۳.

کلام کوتاه، منظور بورژوازی پاک سازی دستگاه اداری و مؤسسات آموزشی از وجود مارکسیست ها، سوسیالیست ها، کمونیست ها بود (...). ولی کارزار بورژوازی بر ضد " دشمنان دولت" به این محدود نگردید. تحت نظر گیری و جاسوسی از گروه های داخلی و خارجی به طور روزافزون شدت یافت. در فوریه ۱۹۷۲ ممنوعیت سازمان های خارجی که " اختلافات سیاسی داخلی شان را در جمهوری فدرال" حل و فصل می کردند، به اجراء گذاشته شد. منظور از چنین سازمان هایی از جمله پی.ئی.آی (PCI) (اختصار حزب کمو نیست ایتالیا) با کُنش گری آن در میان بیش از ۳۰۰۰۰۰ کارگر ایتالیایی مشتغل در آلمان غربی (سابق) بود. در تابستان ۱۹۷۰ اس.دی.اس (اختصار اتحادیه دانشجویان سوسیالیست آلمان) در هیدلبرگ در دولت جزء بادن - وورتمبرگ ممنوع و برچیده شد. استدلال وزارت کشور از جمله این بود، که اس.دی.اس به ترتیب دادن و شرکت در تظاهرات ضدامپریالیستی پرداخته بود؛ اس.دی.اس در کار تحویل مطبوعات شرکت " اسپرینگر" " تولید مزاحمت کرده بود؛" آن مسئول کارزار " ناتو را داغان کنید!" بود و غیره. اما استدلال فوری و " مدرک اصلی" وزارت کشور در حقیقت عبارت بود از تظا هراتی که اس.دی.اس در ۱۹ ژوئن سال مزبور در هیدلبرگ بر ضد کنفرانس در ظاهر مر بوط به کمک به تکامل با شرکت از جمله رییس بانک جهانی (دائر شده به وسیله قدرت های بزرگ سرمایه داری و امپریالیستی به هدف کنترل تکامل اقتصادی و توسط آن سیاسی در ممالک وابسته و در حال توسعه)، رابرت مک نامارا (Robert McNamara) (۲۰۰۹-۱۹۱۶)، و به صورت مقدمه کارزاری بر ضد طرح کابورا باسا در موزامبیک تر تیب داده بود. تظاهرات به زد و خورد با پلیس مسلح منجر گشت. و این زد و خورد امتحان واکنش ها در قبال ممنوعیت هایی از این نوع بود.

عملیات کشورشمول پلیس بر ضد حزب مائوئیستی در مه ۱۹۷۳ مبین آن بود، که واکنش ها به نظر مقامات رضایت بخش رسیده بود.

اس.پی.ک (SPK) (اختصار جمع بیماران سوسیالیست) در هیدلبرگ، که یک واقعیت از فوریه ۱۹۷۰ تا ژوئیه ۱۹۷۱ بود، در تاریخ اخیرالذکر به وسیله وزیر فرهنگ بادن - وورتمبرگ، که اس.پی.ک را " یک علف هرزه تحمل ناپذیر" نامید، برچیده شد. دلیل واقعی امر این بود، که اس.پی.ک به شیوه تحریک آمیز ارتباط بین بیماری و سرمایه داری را نشان داده بود. اعضای اس.پی.ک به ایجاد یک " اتحادیه تبهکارانه"، سعی حریق افکنی، ساختن مواد منفجره، جعل اسناد و غیره متهم گشتند. دسامبر ۱۹۷۲ سه متهم اصلی اس.پی.ک به مجازات زندان از سه تا چهار سال و نیم محکوم گردیدند، به

این سبب که به قول فیلسوف ژان پُل سارتر (Jean-Paul Sartre) (۸۰-۱۹۰۵) در سعی " یگا نه رادیکال کردن ممکن ضدروان کاوی" بودند.

برای اولین بار پس از زمان درازی، در ۱۹۷۱ در آلمان غربی (سابق) کتب ضبط شدند، اما قدرت دولتی در این زمینه محتاطانه عمل نمود. ممیزی سیاسی و ضبط کتب ابتداء دامن گیر نشریات شماری انتشارات موسوم به غیرقانونی و بعد یک انتشارات قانونی کوچک گردید. این امر درمورد مانیفست بااهمیت و جامع آر.آ.اف تحت عنوان **Über den bewaffneten Kampf in Westeuropa** (درباره پیکار مسلحانه در اروپای غربی)، که در مه ۱۹۷۱ بیرون آمد، نیز صادق بود. این مانیفست پس از نشرش از طرف یک انتشارات سوسیالیستی کوچک متعلق به کلاوس واگنباخ (Claus Wagenbach) (و. ۱۹۳۰) در برلین غربی (سابق)، سریعاً توقیف و به وسیله پلیس از کتاب فروشی ها جمع آوری گردید، و از آن تاریخ به بعد همواره رسماً در توقیف باقی ماند. دلیل توقیف مانیفست آر.آ.اف واضح بود. مسلماً یک دولت به ظاهر حقوقی نمی توانست اجازه دهد، که به قول آن "تبہکاران اوباش وار" بدون هیچ ملاحظه ای به شرح نظریات سیاسی خطرناک شان به پردازند. اما حقیقت اینست، که در چنان دولت ظاهراً حقوقی سیاست نابخرد شمردن و نگاه داشت مردم در ناآگاهی سیاسی و اجتماعی دنبال می شد. خلاصه حکم دادگاه درمورد توقیف مانیفست آر.آ.اف به این قرار بود: " در صفحات ۲۳-۳ شرح داده می شود که یک انقلاب، که مصمم به ایجاد سوسیالیسم است، تنها با اعمال خشونت ممکن می باشد. از صفحه ۲۳ به بعد عطف توجه داده می شود به این که آگاهی تخریب شده پرو لتاریا دربارہ وضعیت طبقاتیش بنابراین باید بیدار گردد، و رویکرد مثبت کارگر در قبال اعمال خشونت که پیشاپیش در او حاضر است، تقویت شود. این تنها از طریق اقناع او به شکل باورپذیر درمورد انقلاب ممکن است. (...) اعمال خشونت موفقاته بر ضد رژیم به وسیله چریک شهری اجراء شدنی است (ص ۲۸ و بعد). (...) با به وحدت کشا ندن گروه های کوچک در یک ارتش سرخ و با تکامل دادن آن به گاردهای مسلح (ص ۴۳ به بعد) می توان قدرت سرمایه را موفقاته از آن سلب کرد. (...) " کل حکم دادگاه که فقط مر کب از ۲۷ سطر بود، شیوه حقوقی نوظهوری معرفی می کرد: قانون شکنی احتمالی، چنان که قانون اقتضاء می نمود، اثبات نمی گردید، اما از قبل مسلم در نظر گرفته می شد! در اکتبر ۱۹۷۱ واگنباخ مانیفست توقیف شده آر.آ.اف را به صورت کتاب سرخ شما ره ۲۹ انتشاراتش بازنشر کرد، که نسخه های آن در ۲۸ ماه منکور با عملیات پلیس بر ضد انتشارات واگنباخ و کتاب فروشی ها در برلین غربی (سابق) ضبط و جمع آوری شد. ضمناً پلیس این بار با سوء استفاده از فرصت، اسامی خریداران کتاب را نیز در با یگانیش ثبت کرد. واگنباخ ناشر علاوه بر استیناف دادن، از چند انتشارات دیگر دعوت به بازنشر مشترکانه دربارہ پیکار مسلحانه در اروپای غربی نمود، نظیر همان کاری که ۲۳ انتشارات در زمان توقیف شدن کتاب دستی ماریگهلا در فرانسه نمودند. ضمناً در این جا بیش از ۱۰۰ نویسنده، پروفیسور و مشاور انتشاراتی، از آن میان سارتر، رولان بارت (Roland Barthes) (۸۰-۱۹۱۵)، به مخالفت با توقیف آن کتاب دستی پرداختند. بعد

چند انتشارات سرخ زیرزمینی به بازانتشار دربارهٔ پیکار مسلحانه در اروپای غربی، هم چنین سایر نوشته‌های سیاسی آر.آ.اف همت گماردند، از آن جمله یک انتشارات در اوترشت (هلند) در ۱۹۷۳.

در حقیقت تقریباً ناشران کلیهٔ مجلات و نشریات چپ با دردرس تفتیش‌ها، ضبط‌ها، احضارها و حبس‌ها در زندان روبه‌رو گشتند. حتی یک صاحب چاپخانه به جرم چاپ یک اعلان دیواری، که به نظر مقام دادستانی و قضات مردم را به آزادسازی زندان، میان، سوء قصد با مواد منفجره و غیره دعوت می‌کرد، به ۶ ماه زندان محکوم گردید. اقدام بورژوازی واپس‌گرا به بسیج، که جمیع اجزاء زندگی اجتماعی را دربرمی‌گرفت، هم چنین به معنای تشدید کنترل رادیو و تلویزیون و مطبوعات بود. پخش برنام‌هایی متوقف گردانده شد، و خبرنگارانی اخراج گشتند.

پلیس و سایر ارگان‌های قدرت که موظف به زیر نظر گرفتن و کنترل دست‌چپی‌ها گردیده بودند، سریعاً ظرفیت و استعدادشان تقویت شد. پلیس، که در جریان تعقیب آر.آ.اف نفراتش به ۱۵۵۰۰ تن افزایش داده شد، بر طبق دستوراتی کار کرد، که نمونهٔ دو لت پلیسی است. پلیس از نظر نفرات و مواد توسعه داده شد، و از اختیارات گسترده و در مواردی از ارادهٔ عمل برخوردار گردید. تعقیب منظم اعضاء و هواداران آر.آ.اف توأمأً به هدف عادت دادن مردم به گشتی‌های پلیس مسلح به سلاح خودکار، راه‌بندی‌های مسلحانه، پست‌های کنترل روی پُل‌ها، تفتیش منازل بدون اجازهٔ قانونی جریان داشت. در آن تاریخ نخست وزیر نوردراین - وستفالن (از اف.پی.دی) ویلی ویر (Willy Weyer) (۸۷-۱۹۱۷) آشکارا گفت: " مردم باید خود را به منظرهٔ مأمورین مسلح به مسلسل دستی به همان طوری عادت دهند، که خود را به پرداختن مالیات عادت داده‌اند." مردم به اندازهٔ زیاد مجبور گردانده شدند به پذیرند، که پلیس به اختیار خود شلیک کند، به گُشد، نظیر شلیک کردن و گُشتن چریک‌های شهری جُرج فُن رائوخ (Georg von Rauch) (مقت. ۷۱-۱۹۴۹) در آنوگسبورگ، یا ریچارد اپل (Richard Eppl)، کارآموز ۱۷ ساله.

پلیس مخفی، تحت وزارت کشور، به امکانات بهتری دست یافت. بر طبق قانون ۱۹۷۲ پلیس مخفی مجاز به پایش هر نوع تلاش بر ضد نظام اجتماعی سرمایه‌داری و قدرت دولت آن گردید. قانون مهم دیگری در ژوئن ۱۹۷۲ بر اهمیت کار مزداری (سابقاً ادارهٔ گارد سرحدی گفته می‌شد) افزود. مزداری که به صورت نظامی تشکیل یافته، در پادگان مستقر، دارای سلسله مراتب نظامی و مسلح به سلاح سنگین، خودروهای زر هی، مین پرتاب‌کن‌ها و توپ‌ها بود، تا ژوئن ۱۹۷۲ تنها وظیفهٔ عملیات در منطقه‌ای به مسافت ۳۰ کیلومتر در مرزهای جمهوری فدرال را برعهده داشت. پس از قانون ژوئن آن در هر نقطه‌ای که به ظن مقامات موجودیت یکی از دولت‌های جزء مورد تهدید قرار گیرد، یا " آزادی" و " نظام اساسی دموکراتیک" در معرض خطر واقع شود، موظف به عملیات می‌بود. مزداری مجاز به اتخاذ هر تدبیر ضرور قابل فکر برای نگاه‌داشت یا بازاستقرار امنیت و نظم عمومی، دستگیری مسببین ناآرامی و تفتیش منازل شد. ارنست بندا (Ernst Benda)، عضو پارلمان فدرال (از شی.دی.یو) و بعد رییس دادگاه قانون

اساسی فدرال، آشکارا گفت، که " مرزداری باید بر ضد تظاهرکنندگان به کار گرفته شود. و تجهیزات پلیس مرزی باید با نظر به مواجهه حتی با تظاهرکنندگانی تعیین شود که نه به سلاح گرم، ولی به پاره آجر و گوجه فرنگی مسلح باشند. (...) مأمورین مرزی آینده صرفاً نباید وظایف پلیسی را در جنگل ها و کوه ها انجام دهند، اما هم چنین روی آسفالت شهر بزرگ." به عبارت دیگر مرزداری می باید برای عمل بر ضد "دستجات سرخ"، کارگران اعتصابی، کارگران تظاهر کننده به خوبی تسلیح گردد، و به قدر کافی تعلیم به بیند!

اضافه بر این تدابیر و گرایشات سرکوب گرانه، یک رشته تدبیر پیشگیرنده در خور توجه دیگر نیز اتخاذ شد، از آن جمله مقام دادستانی کاربری ماده ۱۲۹ قانون کیفری درمورد " اتحادیه های تبهکارانه" را از سر گرفت. این ماده، که تحت تعقیب کمونیست ها در دوره " جنگ سرد" در جمهوری فدرال به کار برده می شد، نه فقط مجازات اعضای " اتحادیه های کارگری"، اما هم چنین مجازات هواخواهان را امکان پذیر ساخت، چنان که آر.آ.اف، اس.پی.ک، ک.پی.دی متهم به اتحادیه های تبهکارانه بودن با هدف تخریب نظام اجتماعی گردیدند، و در فوریه ۱۹۷۲ بر علیه یک گروه جوانان که به جمع آوری کمک مالی برای اعضای زندانی آر.آ.اف پرداختند، اعلام اتهام شد.

خاصه قانون مجازات پیشگیرانه با حبس در زندان مایه نگرانی بود. این قانون پیشگیرانه ضمیمه (Vorbeugehaft-Gesetz)، که در اصل اختصاص به کاربری درمورد تبهکاران عادی داشت، و به سهولت کاربری آن درمورد به گفتمان " تبهکاران" سیاسی نیز امکان پذیر بود، و یادآور همان قانونی است که نازیست ها در زمان شان بازداشت حمایتی (Schutzhaft) می نامیدند، عبارت بود از تطویل بازداشت متهمینی که مظنون به تکرار تبهکارهای شان پیش از صدور حکم دادگاه بودند. حتی اگر این قانون رسماً و مؤکداً به مقصود جنایی سازی نیروهای سیاسی چپ نیز نبود، به سادگی تمام ممکن بود بر ضد تظاهرکنندگان و به گفتمان مسببان و سردستگان (Rädels-Führer)، که به استنباط پلیس و رای هر عمل سیاسی چپ قرار داشتند، به کار گرفته شود.

داستان تعقیب دست چپی های آلمان غربی (سابق) راوی نکته ای درباره مسئله مر کزی قانونیت و غیرقانونیت است. قانونیت مسئله قدرت، قدرت حاکمان می باشد. آر.آ.اف بر این بود، که قانونیت به هر قیمت بی معناست، زیرا رویکردی این چنین، فرصت طلبانه و مغایر همبستگی می باشد. آن یکسان با اتحاد با دادگاه های طبقاتی است. در نخستین اعلامیه سیاسی آر.آ.اف می خوانیم: " قانونیت ایدئولوژی پارلمانها ریسیم، جامعه اجتماعی و جامعه اکثریت گرایانه (پلورالیستی) است. آن بدل به طلسم می شود آن زمان که مصران آن نادیده می گیرند تلفن ها قانوناً استراق سمع می شوند، همسایگان قانوناً مورد پرس و جو قرار می گیرند، خبرچینان قانوناً مزد می گیرند - سازمان دهی کار سیاسی می تواند به اشکال همزمان قانونی و غیرقانونی صورت گیرد."

جناح چپ: تکامل جنبش اعتراض و مقاومت

ابتکاراتی که جناح چپ آلمان غربی (سابق) پساً قیام بااهمیت مه ۱۹۶۸ در پاریس^{۲۱} به عمل آورد، عمدتاً بر ضد حق مالکیت سرمایه داری و تلاش حاکمان برای نگاه داشت آن بود. جناح چپ - و به ویژه جنبش دانشجویی - از دیدگاه ایدئولوژیک به انتقاد از سرکوب دولتی به صورت بروز استثمار امپریالیستی و سرمایه داری پرداخت. نشانگر آن کارزار بر ضد شرکت مطبوعاتی مسلط "اسپرینگر"، تظاهرات بر علیه جنگ جنایت کارانه آمریکا در هندوچین، کارزار ضد دادگاه های طبقاتی، کارزار ضد نظام وظیفه در جمهوری فدرال، مبارزه بر ضد قوانین استثنایی و جنبش محصلان مدارس و کارآموزان بودند. شعایر "از اسپرینگر سلب مالکیت کنید!"، "ناتو را داغان کنید!"، "مبارزه بر ضد ترور مصرف!"، "مبارزه بر ضد ترور فرهیختن!" و ... شعایر درستی بودند، به این دلیل که منظور از آن ها بهسازی امکانات جناح چپ برای موضوع دار کردن تناقضات و تضادها در سیستم سرمایه داری بود.

جنبش دانشجویی خاصه در دو زمینه حائز اهمیت بود:

اولاً، چنان که آر.آ.اف می گوید، آن از طریق مبارزه های خیابانی، حریق افکنی و به کاربری خشونت متقابل، کلام کوتاه از طریق عمل توأم با اندیشه (پراکسیس) خود دیگر بار مارکسیسم - لنینیسم را به آن نظریه سیاسی ای بدل ساخت، که فهم واقعیات سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک و اشکال تظاهرشان و تشریح روابط درونی و بیرونی شان را ممکن می سازد.

دوماً، باز به قول آر.آ.اف، آن "حصارکشی مآل اندیشانه همیشگی چپ به دور خود، راهبرد جبهه خلقی قدیم چپ از قبیل راه پیمایی عید پاک (ایستر)، وحدت صلح آلمان (Deutsche Friedensunion)، انتشار روزنامه مردم آلمان (Deutsche Volkszeitung)، امید نامعقولانه آن به "زلزله بزرگ" با انتخابات، دلبستگی مفرط کمونیست گرایانه و ضد کمونیستی آن به دی.دی.آر] اختصار جمهوری دموکراتیک آلمان (Deutsche Demokra tische Republik(DDR))، انزوای آن، تسلیم آن به پیش آمدها، دغدغه اخلاقی آن: حاضر به دادن هر قربانی، اما ناتوان از انجام یک عمل را درهم شکسته است."

ولی حتی جنبش دانشجویی نیز از پی روی از یک عمل توأم با اندیشه در تطابق با اهداف معینه ناتوان بوده است. پیکار دهه ۶۰ علیه بی عدالتی ها و فشار و اختناق در مدارس، در دانشگاه ها و کارخانه ها به نتیجه ای نرسید، و بسیج و آگاه سازی محصلان مدرسه، دانشجویان دانشگاه، جوانان تحت آموزش، جوانان تحت سرپرستی، کارگران، زنان و ... کاملاً تحقق نیافت. سیستم در واقع دست نخورده باقی ماند، و فرصت مؤثر ساختن دستگاه سرکوبش را یافت. هر مقاومت جدی و کم و بیش پی گیر انجام گرفته بر ضد سیستم سرمایه داری طبیعتاً مُهر تبهکاری و غیرقانونی بودن را خورد. این امر از جمله در مورد ک.پی.دی نو صدق می کرد، که از ۱۹۷۰ به وسیله اعضای قدیمی اس.دی.اس منحل بنا شد (ک.پی.دی قدیم در سال های ۱۹-۱۹۱۸ تشکیل یافته، و در

۱۹۳۳ غدغن گشته بود)، نیز صادق بود درمورد چند سازمان وابسته به حزب منضبط و جنگجو با گرایش مائوئیستی: **اتحادیه ضد امپریالیسم، کمیته ویتنام، آپوزیسیون صنفی انقلابی، اتحادیه جوانان کمونیست، اتحادیه دانشجویان کمونیست** و غیره با انجام عملیاتی از قبیل اشغال مساکن در فرانکفورت، تظاهرات در جریان بازی های المپیک مونیخ در ۱۹۷۲ و اشغال شهرداری بُن در آوریل ۱۹۷۳ به عنوان اعتراض به دیدار رسمی رییس جمهوری ویتنام جنوبی(سابق) نگوین وان تیو(Nguyễn Văn Thiệu) (۲۰۰۱-۱۹۲۳) از آلمان غربی(سابق)؛ این عملیات اخیرالذکر یک میلیون و نیم مارک آلمان خسارت وارد کرد، و بیش از ۵۰ شرکت کننده در آن و نفرات پلیس مجروح گردیدند.

۱۵ مه ۱۹۷۳ پلیس با نقشه به خوبی طرح شده بر ضد **ک.پی.دی، اتحادیه ضد امپریالیسم و اتحادیه دانشجویان کمونیست** در بُن، گُلن، دورتموند، کرفلد، مانهیم، اشتاد و برلین غربی(سابق) داخل عملیات گردید؛ ادارات و آپارتمان ها را تفتیش و یکی از با نیان **ک.پی.دی** نو نویسنده یورگن هورلمان(Jürgen Horlemann) (۹۵-۱۹۴۱) را دستگیر ساخت. علت این عملیات پلیس - بزرگ ترین عملیات پلیسی پسا تعقیب **آر.آ.اف** - آن بود، که **ک.پی.دی** چند ماه پیش از آن بیان کرده بود، که اگر " نماینده امپریالیسم شوروی [لئونید] برژنف(Leonid)(Bresjnev) [۸۲-۱۹۰۶] به خود جرئت آمدن به بُن را به دهد، ما استقبالی تدارک خواهیم دید که در تصور ننگد." **ک.پی.دی** طبق ماده ۱۲۹ قانون کیفری به خراب کاری و یک اتحادیه تبهکارانه بودن متهم گردید. در ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۱ ۳۱۰ نفر پلیس مسلح بر ضد **اس.پی.ک** داخل عمل شدند، و از جمله دکتر ولفگانگ هوبر(Wolfgang Huber) (و. ۱۹۳۵)، مؤسس **اس.پی.ک**، را بازداشت کردند، که به ایجاد یک اتحادیه تبهکارانه متهم شد. با وجود بی اساس بودن اتهام، هوبر به چهار سال و نیم حبس در زندان محکوم گشت.

آر.آ.اف - سازمان چریکی شهری آلمان



در پایان دهه ۶۰ تا درجه زیادی در راستای واقعیت دهی به نقد نظری از امپریالیسم از طریق خشونت در برابر امور، از طریق خشونت متقابل کوشش به عمل آمد:

در اواخر ۱۹۶۸ موجی از سوء قصدها روی داد. بمب های دست ساخته و مولوٹف گکتل ها به با نک ها، دانشگاه ها، پاسگاه های پلیس، کنسول گری ها و آژانس های مسافرتی پرتاب گشتند. صدراعظم اسبق آلمان از " روی دادهای شبیه جنگ داخلی" سخن گفت. در ۱۹۶۹ ۴۸ مورد از این گونه



یکی از دو فروشگاه بزرگ در فرانکفورت پس از حریق افکنی در آن

روی دادها وجود داشتند، و در ۱۹۷۰ شمار سوء قصدها با مواد منفجره به ۱۷۲ مورد رسید.

در آوریل ۱۹۶۸ بادر و انسلین به اتفاق دو تن دیگر در دو فروشگاه بزرگ در فرا نکفورت حریق افکندند. در این باره مینهوف در مجله **Konkret** (**کُنکرت**) - که او خود سردبیرش بود - از جمله نوشت: "... (تکرار آن [حریق افکنی] را نمی توان تو صیه کرد. اما چنان که فریتس توفل (Fritz Teufel) [۲۰۱۰-۱۹۴۳] در کنفرانس اس.دی.اس گفت: " در هر حال آتش زدن یک فروشگاه بزرگ بهترست تا مالکیت یک فروشگاه بزرگ."

بخش بزرگ سوء قصدهای به عمل آمده در فاصله سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ کار دو گروه کُنش گر توپاماروس مونیخ (تی.ام) (TM) و توپاماروس برلین غربی (سابق) (تی.دابلوی) (TW) (گروه های متشکل با الهام از چریک های توپاماروس اروگوئه) بودند، که گفته شده باید مسئول ۲۰ سوء قصد با مولوتف کُکتل و مواد منفجره به بانک ها و فروشگاه های بزرگ، قضات و دادستان های دولت بوده باشند. علاوه بر کُنش گری عملی، تی.دابلوی به کار نظری و انتشاراتی نیز مشغول بود، و از جمله مقاله بااهمیت کارلوس نونز (Carlos Nunez): "توپاماروس، سازمان چریکی شهری، یک راهبرد نو" را منتشر ساخت. یکی از اعضای مهم گروه تی.دابلوی، دیتر کونزلمان (Dieter Kunzelmann) (۲۰۱۸-۱۹۳۹) به ۹ سال زندان محکوم گردید.

در ۱۴ مه ۱۹۷۰ بادر، که در حال گذراندن ۳ سال حبس در زندان به جرم حریق افکنی بود، از طریق عملیات مسلحانه و با نقشه وکیل دعاوی چپ و عضو آر.آ.اف هورست ماهلر (Horst Mahler) (و. ۱۹۳۶) آزاد گردانده شد. پس از این عملیات آزادسازی - نخستین عملیات آر.آ.اف - اعضاء زندگی زیرزمینی شان را در پیش گرفتند. آن ها از طریق برلین شرقی (سابق) به اردن سفر کردند، و در آن جا در ارتباط با چریک های فلسطینی و تحت تعلیم نظامی آن ها قرار گرفتند. نقاش و نویسنده پیتر هومان (Peter Homann) (و. ۱۹۳۶)، که در ژوئیه ۱۹۷۰ از آر.آ.اف خارج شد، تنها از خاطرات ناخوشایندی از اردوگاه فلسطینی سخن گفته، اما هرگز اطلاعات موثقی از زمان اقامت و تعلیم گیری اعضای آر.آ.اف در آن جا نشر نیافته است.

در ۵ ژوئن ۱۹۷۰ نشریه **Agit 883** (آژیت ۸۸۳) نوشته ای ارسال شده به هیئت تحریریه را چاپ کرد. زیر عنوان "بنای ارتش سرخ" آمده بود، که آزادسازی بادر تنها یک آغاز است، و اکنون موضوع مربوط به بنای ارتش سرخ می باشد. و دیرتر در همان ماه هفته نامه **Der Spiegel** (آینه) خلاصه سخنان ضبط شده ای از مینهوف بر نوار را منتشر ساخت. مینهوف به این پرسش که چرا بادر از زندان آزاد گردانده شده است، پاسخ داد: "می توان گفت به سه دلیل. اولاً طبیعی است که آندراس بادر یک کادر است. و زیرا

ما آن هایی را که حالا فهمیده اند چه باید کرد، و چه چیزی درست است (...) نمی توانیم از دست به دهیم.

دلیل دوم که ما به صورت نخستین عملیات به یک آزادسازی زندانی دست زده ایم، اینست که واقعاً روشن کنیم جدی هستیم. یعنی، آن هایی که اکنون شروع به کار کرده اند و مصمم به دست زدن به چنین عملیاتی هستند، طبیعتاً افرادی اند که تحت هیچ شرائطی به یکدیگر خیانت نخواهند کرد؛ افرادی که کارشان را یک بازی در نظر نمی گیرند و افرادی که همبستگی پیشاپیش باید برای شان روشن باشد: زیرا شرائطی که این عصیان ها فقط تحت آن ها روی دادنی هستند، طبیعتاً خیلی مشکل اند. (...)

روشنفکران چپ غالباً با عملیات مخالف بوده اند. ما فکر می کنیم، که صرف نظر کردن از این روشنفکران به عنوان مبتکرین عصیان های سیاسی غیرممکن است. این نیز یک واقعیت است، که این روشنفکران - هم چنین در آلمان و برلین - هستند که عصیان های سیاسی را به نقطه ای رسانده اند، که ما حالا هستیم. ولی ما هم چنین می بینیم، که دقیقاً همین روشنفکران به قدری با برنامه های نظری شان جلو رفته اند، که می دانند تسلیح ضروری است، و انقلاب بدون آن که انقلابیون خود را تسلیح کنند، اجرا شدنی نیست، اما همین ها هستند، که مایل به اجرای کاری که باید کرد نیستند - یعنی انجام چیزی که از آن حرف می زنند. (...)

سرزنش اصلی ما - و این مطمئناً نه به طور تصادفی در روزنامه های روشنفکران چپ و بورژوازی هر دو - این ادعاست، که ما آنارشیست هستیم، و غرض از این برچسب زدن آن که ما را در جرگه روشنفکرانی قرار دهند، که قبلاً سعی کرده اند عصیان هایی برانگیزند، ولی به آن وسیله نتوانسته اند از انزوا درآیند. غرض از آنارشیست خواندن ما منزوی کردن عملیات، منزوی کردن ما، منزوی کردن این شکل مواجهه سیاسی است. (...)

یعنی که ما عقیده داریم می توانیم به انتقاد این روشنفکران چپ بی اعتنا باشیم، چون که ما به گروه های کاملاً دیگری رومی کنیم. ما عقیده داریم، که باید یک همکاری سیاسی (...) با آن بخشی از پرولتاریا به وجود آید، که چیزی برای جبران خسارت استثمار از خود دریافت نمی کند.

منظور خانواده های پر بچه، زنانی هستند که صاحب منزل و بچه اند، و همزمان باید در کارخانه کار کنند. جوانان پرولتاریا که آینده ای ندارند، و هنوز خانواده ای هم ندارند که آن ها را مجبور به یک زندگی هماهنگ شده با محیط به سازد. مردمی که در محلات نوساز شهرهای بزرگ سکونت دارند. ما تصور می کنیم آن چه روشن است اینست که روشنفکران چپ نیز فهمیده اند، که انقلاب به وسیله آن ها انجام نخواهد شد، ولی به وسیله پرولتاریا؛ یعنی که باید به کارخانه ها و محلات شهری رفت، و سازمان دهی پرولتاریا چنان چه همزمان ما کاری را که باید به کنیم نکرده باشیم، یعنی بنای ارتش سرخ، یک مترسک خواهد بود. (...) به عبارت دیگر: هر کار سیاسی خیلی ساده بدون دورنما خواهد بود و نخواهد توانست از حد اصلاحات فراتر به رود، یعنی به چیزی به

رسد که لازم است، فقط شکل استثمرار و سرکوب تغییر خواهد کرد؛ نمی توان به چیزی دست یافت، مگر این که همزمان با سازمان دهی پرولتاریا، کار در کارخانه ها و محلات شهری، خود را تسلیح کرد، یعنی امکانات مواجهات را ایجاد کرد: مواجهاتی که همان لحظه ای روی به دهند، که یک شرکت قادر به خفه کردن اعتصابی به شکل دلخواهش نباشد: تعطیل کار از طرف کارفرما (Lockout) - و طبیعتاً در آن ها قدرت دولتی مداخله خواهد کرد.

(...) کسانی که به گویند، پلیس بی گناه است، پلیس نیز در هر حال آدم است، او فقط همین کار لعنتی را دارد، کسانی که به گویند، ما می خواهیم سرمایه را حذف و بر ضد امپریالیسم مبارزه کنیم، ولی ما بین سیستمی که بر ضدش هستیم، و پلیس که بر ضد ما مبارزه می کند، فرق می گذاریم - آن ها طبیعتاً هرگز امکان رسیدن به نقطه ای را نخواهند داشت که سیستم را در جایی به کوبند که سیستم ما را می کوبد. یعنی، آن ها امکان عملی کردن نظریه شان را - نظریه شان را که درست است - نخواهند داشت. زیرا عمل باید طبیعتاً چنین باشد، که به پذیرد بر ضد پلیس به عنوان نماینده سیستم و این نیز مسلماً بی ملاحظه باید مبارزه شود. (...)

کاری که ما می کنیم، و همزمان می خواهیم نشان دهیم اینست: مواجهات مسلحانه ممکن هستند؛ انجام عملیاتی که در آن ها ما و نه دیگران پیروز شوند، ممکن است، و در آن جاها که طبیعتاً مهم است به ما دست نیابند، و این نیز جزیی از موفقیت تاریخ است."

اعضای آر.آ.اف در اواخر تابستان ۱۹۷۰ به آلمان غربی (سابق) بازگشتند تا فراکسیون ارتش سرخ را تشکیل دهند، و به طور جدی عملیات مسلحانه و تبلیغاتی شان را بیآغازند.

۲ اکتبر ۱۹۷۰ ماهلر به اتفاق تنی چند دیگر از اعضاء آر.آ.اف در برلین غربی (سابق) دستگیر می شود.



ماهلر - ششم

نوامبر سال مزبور کارل هینز روهلاند (Karl-Heinz Ruhland) (و. ۱۹۳۸)، هینریش یانسن (Heinrich Jansen) و مینهوف شهرداری نوشتات را تصرف عدوانی می نمایند، و مهربا، پاسپورت ها و کارت های هویت را ضبط می کنند.

۱۹ دسامبر روهلاند در ابرهائوسن دستگیر و تا ۱۹۷۳ زندانی می گردد. وزیر کشور آلمان غربی (سابق) گنشر - به گفته خود - " باشمول ترین عملیات پلیسی از نظر نفرت و فنی در تاریخ جمهوری فدرال آلمان" را به راه می اندازد. راه بندی ها، حملات در بعضی موارد وحشیانه تجسسی و تفتیش منازل جزئی از زندگی روزمره مردم آلمان می گردد.

تجسس پلیسی توسعه یافته توأم است با نفرت زایی شدید علیه آر.آف، سازمانی که بخش عمده مطبوعات، سایر رسانه ها، پلیس و سیاست مداران پی گیرانه و به قصد تحقیر " دسته بادر - مینهوف" می نامند. مطبوعات شرکت " اسپرینگر"، از آن میان **Welt am Sonntag** (دنیای در یکشنبه)، **Bild am Sonntag** (تصویر در یکشنبه) و **Bild** (تصویر)، به شیوه خود در تعقیب و شکار خشونت آمیز این - به قول " اسپرینگر" - "گانگسترها" همباز می شوند. کارزار نفرت زایی تدریجاً بر ضد آر.آف محدود نمی گردد، آن دامن گیر جناح چپ عموماً می شود.

نیز در این نقطه زمانی شایعه نقشه آر.آف برای ربودن صدراعظم برانت، اسپرینگر مالک شرکت مطبوعات، وزیر پژوهش و تکنولوژی هُرسست اهمکه (Horst Ehmke) (۲۰۱۷-۱۹۲۷) به مقصود مبادله آن ها با ماهرلر زندانی را می پراکنند.

ادعاهای بدخواهانه مطبوعات " اسپرینگر"، کارزار آرایش و نفرت زایی علیه آر.آف و دست چپی ها و لیبرال ها عموماً، از جمله نویسنده بول را بر آن می دارد تا در ژانویه ۱۹۷۲ در مقاله ای در اشپیگل به نویسد: " مقامات پلیس جست و جو می کنند، فرض می کنند و ترکیب می کنند، در حالی که تصویر بسیار جلوتر است: تصویر می داند. عنوان برجسته روی جلد مورخ ۲۳-۱۲-۷۱: " دسته بادر - مینهوف به گشتن ادامه می دهد." (...)

من نمی توانم به فهمم، که هنوز سیاست مدارانی پیدا می شوند، که به خود اجازه مصاحبه با چنین مجله ای را می دهند. این دیگر فاشیسم رموز نیست، دیگر فاشیسم پنهان نیست، این فاشیسم عریان، آرایش، کثافت کاری است. این نوع مردم فریبی حتی اگر فرضیات پلیس کایسسلانوترن درست نیز باشد، تو جیه پذیر نیست. (...)

عنوان " دسته بادر - مینهوف به گشتن ادامه می دهد" دعوت به لینچ کردن (بی داد رسی مجازات کردن) است. میلیون ها خواننده ای که تصویر تنها منبع اطلاعات شان است، به این شکل اطلاعات جعلی دریافت می کنند. (...)

جمهوری فدرال آلمان دارای ۶۰۰۰۰۰۰۰ نفر جمعیت است. گروه دور اولریکه مینهوف در بزرگ ترین وقتش شاید از ۳۰ عضو تشکیل می یافت، یعنی نسبت ۱ در

برابر ۲۰۰۰۰۰۰ بود. اگر فرض شود گروه سپس به ۶ عضو کاهش یافته باشد، نسبت عجیب‌تر نیز می‌شود: ۱ در برابر ۱۰۰۰۰۰۰۰.

این یک وضعیت به راستی تهدیدآمیز برای جمهوری فدرال آلمان است. وقت آن رسیده است وضعیت استثنایی ملی اعلام شود. وضعیت استثنایی آگاهی عمومی، که مداوماً توسط مطبوعاتی از قبیل تصویر حاد می‌شود. (...) اولریکه مینهوف باید در انتظار روبه رویی با بی رحمی مطلق باشد. (...) آیا مقامات پلیس، حقوق دانان و نویسندگان اصلاً به این فکر بوده اند، که جمیع گروه گرد اولریکه مینهوف در کار اجتماعی شرکت کرده اند و در مورد روابطی بصیرت یافته اند، که احتمالاً به این اعلان جنگ منجر شده است؟ (...) "بول جلوتر در مقاله اش پیشنهاد می‌نماید، که لااقل امنیت مینهوف برای دفاع از خود در محکمه قانونی پایندانی گردد: "آیا همه آن کسانی که زمانی تحت تعقیب قرار گرفته اند - بعضی از آن‌ها نمایندگان رایش‌تاک هستند، بعضی دیگر اعضای دولت - فراموش کرده اند، که تحت تعقیب قرار گرفتن و روبه رویی با کارزار آرایش به چه معناست؟ کدام یک از آن‌ها می‌داند در یک دولت حقوقی آلوده شدن به وسیله تصویر، که دارای تیراژ به مراتب زیادتری از **Stürmer** (پورش پر) است، یعنی چه؟ (...) و آیا این‌ها از یاد برده اند، چه چیزی در پشت گفتمان ریشخند آمیز "در حین سعی فرار تیر خورد" پنهان بود؟

اولریکه مینهوف احتمالاً بخشوده نخواهد شد، اما باید امنیت او برای دفاع از خود در محکمه قانونی پایندانی گردد و هم چنین باید آقای اسپرینگر در ملاء عام به اتهام آرایش مردم به محکمه کشیده شود."

۲۴ آوریل ۱۹۷۲ **اشپیگل** نامه ای از ماهرل زندانی را درج می‌کند. در نامه، مورخ ۱۴-۱-۱۹۷۲، ماهرل از جمله صراحتاً و شدیداً تأکید می‌کند: "سیاست انقلابی الزاماً تبهکارانه نیست. این را که چه چیزهایی تبهکارانه اند، واقعیات قوانین جزایی دولت تعیین می‌کنند. مقام جزایی دولت از حیث تاریخی به مقصود حمایت و نگاه داشت قدرت اقلیت مالک در برابر اکثریت غیرمالک و استثمار شده مردم: برای حمایت از برده داران در برابر بردگان، اربابان فئودال در برابر رعایا، سرمایه داران در برابر مزد گیران پدید آمده است.

هر نوع عملی که مستقیماً یا غیرمستقیماً تهدیدی به سیستم استثمارگر و قدرت استثمارگران تولید کند، جنایی کرده می‌شود و مورد مجازات قرار می‌گیرد. (...) از آن جا که امواج صدا و اوراق نبشته به تنهایی قدرت را سرنگون نمی‌کنند، کمان این نوع سیاست را مادام که توده‌ها به فکر عملی کردن برنامه و استیفاف نیفتند، اجازه می‌دهند. قانونیت عمدتاً نگاه داشت قدرت از طریق احترام به مؤسسات قدرت است؛ کمونیسم عملی حذف آن [قانونیت] با ابتکار و خودمختاری توده‌های وا بسته به مزد می‌باشد. بنابراین جنبش کمونیستی غیرقانونی‌ترین چیز در دنیا است. نظریه لیبرال‌ها که بدون نظم به مفهوم یک سیستم منظم روابط بین انسان‌ها همزیستی حقیقتاً ناممکن است، بر طلسم "قانونیت و عدم خشونت" مبتنی می‌باشد. نظم

از پدیده های واقعی تاریخی منفصل کرده می شود. خشونت و قدرت همه جا حاضر حاکمان نادیده گرفته می شود یا به صورت یک قانون طبیعی پذیرفته می گردد. این تصور پوچ و دور از واقعیت درباره نظم مہمی است که در پس آن طبقه بهره کش جنا یاتش نسبت به بشریت را مرتکب می شود. کسی که از قراردادها و قوانین جامعه بورژ وایی پی روی می کند، نمی تواند معصوم و بی گناه باشد؛ زیرا او با تسلیم خود، برای حاکمان ادامه قتل عام در آسیا، در آفریقا و در آمریکای لاتین را ممکن می سازد؛ او خود را در مرگ میلیون ها انسان از گرسنگی مسئول می سازد؛ او پذیرای نظمی می گردد که تخریب کننده انسان ها با اسلوب های تروریستی روانی محیلانه در ممالک صنعتی پیش رفته است. بر طبق گزارشات رسمی در دهه ۷۰ بالاتر از شش میلیون بیمار روانی در جمهوری فدرال آلمان وجود دارند.

کسی که از منظر رفاه ظاهری بر ضد ضرورت انقلاب اجتماعی در جمهوری فدرال بحث می کند، آن شرائط سرمایه داری ابتدایی را که بیش از سه میلیون کارگر تحت شان به سر می برند، نادیده می گیرد؛ (...). او اهمیتی به فقر رو به افزایش، تخریب شهرها، تخریب محیط، نکبت در حال رشد جوانان، ستم بر زنان قائل نمی شود. (...). زیستن به صورت انسان و عمل انسانی امروز به معنای مبارزه علیه قانونیت حرص مال اندوزی و تخریب نظام بورژوایی است. لیبرال های سخنران یکشنبه ای گاه گاه حق توده های استثمار شده "جهان سوم" [گفتمان اطلاق متروپول های استعمار طلب بر ممالک آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین] به مقاومت خشونت آمیز را می پذیرند. اما ترکیب این پذیرش با محکوم ساختن پرشور مقاومت در برابر اشکال محیلانه برده داری در میهن سرکوبگر به مُد روز تبدیل می شود.

به این شکل سطح بالای زندگی به نظر می رسد شوربایی باشد، که ما به خاطر آن حق تولدمان به صورت فاعلان در سرنوشت اجتماعی خودمان را فروخته ایم. در مقابل این اخلاق بورژوایی، چریک شهری انقلابی در متروپول های سرمایه داری همبستگی با کلیه استثمارشدگان و سرکوب شدگان، خاصه آن هایی را که در "جهان سوم" ارزش انسانی شان را سلاح بر کف تصرف می کنند، به پیش می کشد: "اگر سرمایه داری را به صورت یک هیولای آدم خوار به شناسیم، پس ما که در سر این هیولا ساکنیم، قبل از هر چیز و تحت هر شرائطی باید در مرکز اعصاب آن تولید اخلال کنیم و منتظر نباشیم کسی که در حال خورده شدن است، دندان های آن را به کشد." (آر.آ.اف: درباره پیکار مسلحانه در اروپای غربی)

(...) بر سرمایه داری باید به هر شکلی غلبه کرد.

اوراق و حرف های قشنگ کافی نیست. پیکار انقلابی یعنی بسیج توده های وابسته به مزد (...). یعنی دفاع از توده ها در مقابل ضدانقلاب.

این هدف مقتضی یک زیرساخت زیرزمینی به نیکی بناشده، تحرک بالا، تعلیم مداوم و تجربه افزایش یابنده در زمینه های فنی و راهکارانه، یک سیستم پایگاهی و

اطلاعاتی و غیره می باشد. چریک ها باید آن چیزهای لازم را از کسانی سلب کنند که آن ها از مردم سلب کرده و مالک شده و به انحصار خود درآورده اند. این [عملی] تبهکارانه تلقی می شود، زیرا در ضدیت با قوانین حاکمان قرار دارد. این [عملی] انقلابی است، زیرا یک شرط ضرور انقلاب است. اما در حالی که تبهکاری عادی علناً در خدمت مال اندوزی شخصی، ارضاء نفس است، تبهکاری انقلابیون هدف برآورده ساختن نیازهای اجتماعی را دنبال می کند. آن برعلیه بی نیازان و توان گران برله نیازمندان و سرکوب شدگان عمل می کند. پیروزی از آن ماست!"

۲۸ ژانویه ۱۹۷۲ نخست وزیران جماهیر جزء آلمان فدرال و صدراعظم برانت بر سر " اصول مربوط به مسئله نیروهای مخاصم قانون اساسی مشغول در دستگاه دولت" به توافق می رسند؛ اصولی از جمله دارای عواقب شدید برای اعضاء و هواخواهان آر.آ.اف. ۲ فوریه اعضای جنبش ۲ ژوئن (2. Juni) ^{۲۲} " به عنوان پاسخی به روی داد لندن دری" در ایرلند شمالی در روز یکشنبه ۳۰ ژانویه ۱۹۷۲، بعد موسوم شده به " یکشنبه خونین" (Bloody Sunday)، که طی آن ۱۳ ایرلندی به ضرب تیرهای سربازان بریتانیایی به قتل رسیدند، به باشگاه قایق رانان بریتانیایی در برلین غربی(سابق) بمب اندازی می کنند. این گروه، که نام روزی را بر خود گذارده بود، که پاسبانی جزو پلیس برلین



" یکشنبه خونین " برلین دری (۱۹۷۲)

غربی(سابق) در تظاهرات ۱۹۶۷ دانشجو بنو اهنسورگ(Benno Ohnesorg)(مقت. ۶۷-۱۹۴۰) را با شلیک گلوله ای به سر او گشته بود^{۲۳}، بعد هم چنین حملاتی با بمب به قر ارگاه پلیس جنایی در برلین غربی(سابق) و به باشگاه افسران ارتش آمریکا در داهلم، برلین غربی(سابق) به عمل می آورد.



جسد دانشجو آهنسورگ - تظاهرات در برلین غربی (سابق) (۱۹۶۷)

۴ فوریه برانت ضمن نطقی در تلویزیون آر. آ. اف را به تسلیم و مردم را به حفظ آرامش و رفتار معقولانه دعوت می نماید.

در آوریل ۱۹۷۲ آر. آ. اف اعلامیه سیاسی " خدمت به خلق، فراکسیون ارتش سرخ: چریک شهری و مبارزه طبقاتی" را منتشر می سازد، که در آن شرائط اجتماعی - اقتصادی ذکر، و نیز نظر ساز مان درباره خیانت، سرقت بانک، همبستگی و غیره بیان می شود.

۷ ژوئن چهار عضو ۲ ژونن و کمک سیاه (Schwarze Hilfe) (آناشیستی) ، که قصد انجام حمله به سفارتخانه ترکیه " در اعتراض به اعدام دانشجویان تُرک" را دارند، در بادنوناهر و در راه بُن دستگیر می گردند.

۱۱ مه ۱۹۷۲ آر. آ. اف نخستین حمله اش با بمب را به عمل می آورد: سه بمب در مرکز فرماندهی کل لشگر پنجم ارتش آمریکا در فرا نکفورت منجر می گردند. یک سر هنگ دوم دچار خون ریزی می شود، و ۱۳ تن دیگر در اثر انفجار رات در دروازه ورودی مرکز فرماندهی و در باشگاه افسران آمریکایی مجروح می گردند.

۱۴ مه آر. آ. اف در نامه ای به دی. پی. آ. (DPA) (اداره مطبوعاتی آلمان) می نویسد: "پنجشنبه ۱۱ مه ۱۹۷۲ - روزی که محاصره توأم با بمباران ویتنام شمالی به وسیله امپریالیست های آمریکا آغاز گردید - " کومانندو پترا شلم (Petra Schelm) (مقت. ۷۱ - ۱۹۵۰) عضو مقتول آر. آ. اف]" سه بمب به وزن ۸۰ کیلوگرم تی. ان. تی را در فرانکفورت در مرکز فرماندهی کل لشگر پنجم ارتش آمریکا در آلمان غربی [سابق] به انفجار

درآورد. آلمان غربی [سابق] و برلین غربی [سابق] نباید بیش از این یک مرکز امن برای تهیه کنندگان راهبرد نابودی در ویتنام باشد. آن ها باید به دانند، که جنایات شان نسبت به خلق ویتنام برای آن ها دشمنان نو، سختی خلق کرده است، و نقطه ای در دنیا نیست که آن ها از حملات واحدهای چریکی انقلابی در امان باشند. ما متوقف شدن فوری بمباران ویتنام شمالی را مطالبه می کنیم.

ما خروج کلیه نیروهای آمریکایی از هندوچین را مطالبه می کنیم.



نحوه رفتار پلیس آلمان با یک جوان کنش گر سیاسی



مرکز فرماندهی کل لشگر پنجم ارتش آمریکا در فرانکفورت پس از انفجار بمب ها در آن

پیروز باد ویت کنگ ها!
چریک های انقلابی خلق کنید!
جرئت پیکار داشته باشید - جرئت پیروزی داشته باشید!
یک، دو، سه، چند ویتنام دیگر بسازید!
فراکسیون ارتش سرخ - ۱۴ مه ۱۹۷۲".



دو خاطره دردناک ماندگار از جنگ ویتنام در حافظه تاریخ

روشنگری ها و پانوشت ها

^۱ مرکب از چند گروه لیبرال، لیبرال چپ و سوسیالیستی در آپوزرسیون به گروه ها و احزاب سیاسی حا حاکمه وقت: اس.پی.دی، سی.اس.یو - سی.دی.یو، اف.پی.دی و ... اما آ.پی.او یک سازمان وحدت با هدف مشترک نبود.

^۲ نقل از Stefan Aust: **Der Baader - Meinhof Komplex**, ss.218-19, Hamburg, 2008

^۳ شرکت " اسپرینگر" در دهه ۷۰ بزرگ ترین شرکت مطبوعاتی دنیا، متعلق به آکسل سزار اسپرینگر (Axel Cäsar Springer). در دهه ۷۰ بیش از ۴۰٪ از سهم روزانه و ۹۰٪ از سهم یکشنبه های بازار مطبوعات آلمان غربی(سابق) تعلق به این شرکت داشت. شرکت به شدت ضدسوسیالیستی بود.

^۴ Max Hoelz: Vom " Weissen kreuz" zur roten Fahne, **Neue Kritik**, 1972.

^۵ زندگی نامه دوچکه به قلم همسر او گرشن دوچکه (Gretchen Dutschke)(ر. ۱۹۴۲) در کتابی با عنوان **Wir Hatten ein barbarische, schönes Leben Rudi Dutschke - Eine biographie** (یک زندگی بربری، دوست داشتنی رودی دوچکه - یک زندگی نامه) در گلن منتشر شده است.

^۶ Ulrike Meinhof: **Dokumente einer Rebellion. Die Wahrheit ist Konkret**, s.104, Kopenhagen, 1972.

^۷ " قانون نارنجک"، که در ۱۹۷۰ در برلین غربی(سابق) به اجراء گذاشته شد، به هدف تضمین " حق" پلیس به مداخله نظامی در ناآرامی ها در شهر بود. قانون به پلیس امکان کاربری " اسلحه ویژه"، یعنی نارنجک و مسلسل دستی، علاوه بر " اسلحه عادی"، مثلاً طپانچه، تفنگ، طپانچه خودکار، باتون و گاز را در مواقع قرار گرفتن اشخاص و املاک در معرض تهدید جدی، واقع شدن " نظم اساسی آزادانه - دموکراتیک" می داد.

^۸ یک طرح سدّ عظیم در موزامبیک که به واسطه آن امپریالیسم پرتغال و گروه های سرمایه داری بین المللی در تلاش صنعتی سازی و به توسط آن مستعمره سازی باشمول موزامبیک بودند. **جبهه آزادی بخش موزامبیک (فرلیمو)(FRELIMO)** کوشید تا مانع اجرای این طرح استعماری گردد.

^۹ ماریگهلا، کمونیستی که در اواسط دهه ۶۰ رهبری چریک های شهری برزیل را به کف گرفت. در ۱۹۶۹ در دام نیروهای رژیم دیکتاتوری برزیل افتاد، و به صورت ننگینی گشته شد. اثر او **کتاب دستی درباره چریک شهری** انتشار قابل توجهی در دنیا داشته است.

^{۱۰} Alex Schubert: **Stadtguerilla. Tupamaros in Uruguay - Rote Armee Fraktion in der Bundesrepublik**, ss. 120-28, Rotbuch 26, Berlin, 1971.

^{۱۱} ان.آر.پی مرکب از گُنش گرایان چپ پرولتاریایی، از ژوئیه ۱۹۶۹ عملیات پارتیزانی بر ضد صاحبان

کارخانه ها به پیش برد. در سال مزبور در عرض فقط ۳ ماه ۸۲ عملیات پارتیزانی این سازمان ثبت شد. اعضاء " جنگ علیه کارفرمایان را یک جنگ پارتیزانی" می دانستند.

^{۱۲} آی.آر.آ در ۱۹۱۶ بنیان گذاری گردید، و مبارزه را پسا به استقلال رسیدن ایرلند جنوبی ادامه داد. آن در ۱۹۶۹ به دو جناح منشعب گردید: آی.آر.آ "رسمی"(Official): سوسیالیستی اصلاح طلبانه؛ آی.آر.آ " مو قف" (Provisional): ملی گرا و طرف دار مبارزه مسلحانه.

^{۱۳} آی.تی.آ از ۱۹۶۰ عملیات نظامی در شمال اسپانیا انجام داده است. از ۱۹۶۳ مبارزه اش را بر یک اساس سوسیالیستی انقلابی قرار داده، همزمان در جبهه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، فرهنگی و نظا می ستیزیده، و تا درجه زیادی در عملیاتش موفق بوده است.

^{۱۴} ام.ان.ال در ۱۹۶۲ تشکیل یافت، و عملیاتش را ابتداء پس از ۵ سال تدارک آغازید. به قول فیلسوف و روز نامه نگار رژی دبرا (Régis Debray) (و. ۱۹۴۰)، هیچ سازمانی عملی تر، دقیق تر و سیاسی تر از توپاماروس یافت نمی شود. و ادامه می دهد: " به ندرت یک جنگ انقلابی چون توسط توپاماروس چنین پی گیر انه تداوم سیاست با وسایل دیگر بوده است، به ندرت اعمال خشونت آمیز یا عملیات مسلحانه چون تو سط آن چنین پی گیرانه مبین مطالبات توده ها، مبین تظاهرات سیاسی یا خشم اخلاقی بوده است."

^{۱۵} **چپ پروولتاریایی**، سازمان انقلابی فرانسه، متشکله در مه ۱۹۶۸ در فلینس. آن طی سال های ۷۰-۱۹۶۹ یک رشته عملیات پارتیزانی انجام داده است.

^{۱۶} در نتیجه به اجراء درآمدن این قانون، در فاصله زمانی ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ کم و بیش یک میلیون مورد کنترل بر کارمندان و متقاضیان مشاغل دولتی به عمل آمد، و تقریباً ۳۰۰۰ تقاضای استخدام رد شدند.

^{۱۷} " حمایت قانون اساسی" موظف به دفع تلاش های مخاصم قانون اساسی بود. آن می باید به صورت "پیشگیرنده"، " فشار آورنده" و " سازنده" عمل کند، یعنی به جاسوسی به پردازد، سرکوب و تحریک نماید. مأمورین مخفی آن از ۸۸۲ نفر در ۱۹۶۵ به ۱۶۰۰ در ۱۹۷۵ افزایش داده شدند، اما به قول مجله **Stern** (ستاره)، " حمایت قانون اساسی" دارای ۳۵۰۰ مأمور و ۱۳۰۰ جاسوس بود. بودجه آن از بیش از ۱۸ میلیون مارک آلمان در ۱۹۶۵ به ۷۸ میلیون در ۱۹۷۶ رسید، هر چند مخارج واقعی آن بسیار بیش تر بود. اختیارات " حمایت قانون اساسی" نیز از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۶ به شدت توسعه یافت.

^{۱۸} **اداره سوسیالیستی** از ۱۹۶۹ آغاز به کار کرده بود، و آن با گروه های کارگر و کارآموز در کارخانه ها و اتحادیه های صنفی، آموزگاران، مشاوران اجتماعی و بعضی گروه های دانشجویی، کارگران خارجی و اعضاء گروه های ضدامپریالیستی کار می کرد. آن هم چنین نشریه ماهانه **Links** (دست چپی) را منتشر می ساخت.

^{۱۹} **Sozialistische Büro: Für eine Sozialistische Linke**, 1973.

^{۲۰} اعضاء کارگزینی پلیس جنایی فدرال (Bundeskriminalamt.(BKA) از ۸۱۸ نفر در ۱۹۶۵ به تقریباً ۳۰۰۰ در ۱۹۷۶ و بودجه آن از ۱۴ میلیون مارک آلمان به قریب ۱۴۳ میلیون در ۱۹۷۶ افزایش یافت. پلیس جنایی موظف به مبارزه علیه جنایات بزرگ است. آن از ۱۹۵۱ برخوردار از فرماندهی های ویژه، نوعی مأمورین مخفی، مثلاً " گروه محافظت بُن" و " شعبه تی" (تی اختصار تروریسم) گردیده است. " شعبه تی" پلیس جنایی، که با شعبه تروریسم " حمایت قانون اساسی" همکاری دارد، دارای بیش از ۲۰۰ مأمور و نوعی ستاد عمومی می باشد. آن مسئول جمع آوری اطلاعات درباره " تروریست ها"، " آتار شپیست ها" و هواخواهان است؛ حملات ناگهانی پلیسی عمده و تفتیش منازل، کنترل خیابانی و غیره را سرپرستی می نماید؛ واحدهای متحرک هجومی فرماندهی (MEK) داخل عمل می کند، در حالی که مأموری آن در پشت عملیات مخفی می گردند. " ۳۰ سال پسا شکست فاشیسم، سرمایه در آلمان غربی (سابق) در حقیقت بار دیگر صاحب پلیس دولتی مخفی تمرکز یافته، خلاصه: گستاپو (Gestapo) گشته است." (نشریه **Arbeiterkampf** (مبارزه کارگری)، ش ۵۸).

^{۲۱} شرح واکاوانه (تحلیلی) این روی داد جزء بررسی نظری " پیکار مسلحانه یک مسئله مرکزی در تنو ری انقلابی" از توفان آراز در تارنمای **مشعل**، نوامبر ۲۰۲۰ می باشد.

^{۲۲} **جنبش ۲ ژوئن** به بمب افکنی ها و استملاک ها پرداخته، هم چنین در ربایش سیاست مدار **شی.دی.یو**

پیتر لورنتس (Peter Lorenz) (۸۷-۱۹۲۲) در ۱۹۷۵ همدست بوده است.^{۳۳} این تظاهرات در جریان دیدار رسمی محمدرضا پهلوی (۱۳۵۹-۱۲۹۸ش/سلط. ۵۷-۱۳۲۰ش) و فرح دیبا از آلمان فدرال روی داد. آن ها در ۲ ژوئن ۱۹۶۷ در شهرداری برلین غربی (سابق) در شونبرگ مورد استقبال مقامات رسمی قرار گرفتند. چند صد ایرانی اجیر شده از طرف ساواک (اختصار سازمان اطلاعات و امنیّت کشور در رژیم پهلوی (۵۷-۱۳۰۴ش)) که ظاهراً برای ابراز احساسات در مسیر حرکت اتو موبیل حامل پهلوی ها و هیئت مشایعین صف کشیده بودند، ناگهان با چوب دستی های از پیش آماده به دانشجویان ایرانی و آلمانی تظاهر کننده بر ضد دیکتاتور ایران حمله ور شدند. در نقطه اوج زد و خورد خورد طرفین، پلیس برلین غربی (سابق) وارد معرکه گردید، و با ایرانیان مهاجم و خشونت کار همدستی نمود. زد و خورد در ساعات بعد در همان روز جلوی " آپرای آلمان" (Deutsche Oper) ادامه یافت. ۵۰۰۰ نفرات پلیس به مقابله با ۲۰۰۰ تظاهر کننده پرداختند، که نتیجه آن شمار زیادی مجروح و تواراً تواراً دانشجوی جوان آهنسورگ مقتول به ضرب تیر یک پاسبان بود.